

هزارتوی
بورخس

خورخه لوئیس بورخس

ترجمهٔ مانی صالحی علامه

کتابخانهٔ بابل

داستان‌های تخیلی



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

فهرست

۹.....	مقدمه
۱۱.....	تلون، اوکبر، اوربیس ترتیوس
۳۷.....	نزدیکی به المعتصم
۴۹.....	پی یرمنار، نویسنده کیشوت
۶۳.....	ویرانه‌های مدور
۷۳.....	بخت‌آزمایی در بابل
۸۵.....	بررسی آثار هربرت کوئین
۹۵.....	کتابخانه بابل
۱۰۹.....	باغ جاده‌های چندشاخه
۱۲۷.....	پی نوشت
۱۳۱.....	واژه‌نامه

تلون، اوکبر، اوربیس ترتیوس

بخش اول

کشف «اوکبر» را مدیون تقارن و ارتباط یک آینه با یک دایرةالمعارف هستیم. آینه، آرامش ته راهروی خانه بیلاقی بزرگی در کاله گائونا در ناحیه راموس مخیا را به هم زده بود. دایرةالمعارف عنوان گمراه کننده دایرةالمعارف انگلوا/امریکن (نیویورک، ۱۹۱۷) را روی جلدش دارد و چاپ جدید (و البته غیرمجاز) کلمه به کلمه دایرةالمعارف بریتانیکای ۱۹۰۲ است. این واقعه حدود پنج سال قبل روی داد.

بیوی کاساراس^۲ آن شب برای شام به خانه من آمده بود و ما چنان گرم بحثی مفصل شدیم که به کلی سررشته زمان را گم کردیم. بحث ما درباره امکان نوشتنِ رمانی به صیغه اول شخص بود که راوی داستان، چیزهایی را از قلم بیندازد یا آشفته گویی کند و به انواع تناقض گویی‌ها دچار شود، تا آن جا که فقط عده‌ای معدود و بسیار معدود از خوانندگان کتاب، بتوانند واقعیت ترسناک یا پیش پا افتاده

آن را پیش بینی کنند. در ته آن راهرو، آینه ایستاده بود و مخفیانه ما را زیر نظر داشت. ما کشف کردیم (دیروقت های شب، این جور کشف ها اجتناب ناپذیر است) که آینه ها خصلتی هولناک و تکان دهنده دارند. آن گاه بود که بیوی، سخن یکی از سران بدعت گذار اوکبر را به یاد آورد که می گفت: «آینه ها و نزدیکی کردن مکروه اند، زیرا تعداد افراد بشر را تکثیر می کنند.» من از او پرسیدم که در کجا به این نکته به یادمانندی برخورد کرده و او گفت که در مقاله ای راجع به «اوکبر» در *دایرةالمعارف انگلوآمریکن* نوشته شده بود.

در آن خانه بزرگ قدیمی (که با اثاثیه اجاره اش کرده بودیم) نسخه ای از آن کتاب بود. در صفحات آخر جلدِ چهل و ششم، مقاله ای درباره «اوپسالا» پیدا کردیم و در ابتدای جلد چهل و هفتم، مقاله ای درباره «زبان های اورال آلتایی»، اما اصلاً چیزی درباره اوکبر دیده نمی شد. بیوی حیرت زده به سراغ مجلداتِ ضمیمه رفت. همه املاهای ممکن را امتحان کرد: اکبر، اوکبر، آئوکبر... اما هیچ فایده ای نداشت.

بیوی قبل از رفتنش به من گفت که اوکبر، منطقه ای در عراق یا آسیای صغیر بوده است. باید اعتراف کنم که کمی با رودر بایستی سر تکان دادم. در واقع گمان می کردم که آن کشور بی نام و نشان و بدعت گذار ناشناخته اش، خیالاتی بود که بیوی از خجالت، فی البداهه از خودش در آورد تا آن نکته جالب را توجیه کند. جست و جویی بی ثمر در یکی از اطلس های «یوستوس پرتیس»، سوء ظن مرا تشدید کرد.

روز بعد، بیوی از بوئنوس آیرس به من تلفن کرد و گفت که مقاله اوکبر از جلد چهل و ششم دایرةالمعارف، جلوی چشمش است. نام آن بدعت گذار نخستین داده نشده، ولی نظریاتش در مقاله آمده است که

کماییش شبیه همان جمله‌هایی است که بیوی نقل کرده بود. هرچند شاید از نقطه نظر ادبی، کم ارزش تر بود.

جمله‌ای که بیوی به خاطر داشت، چنین بود: «نزدیکی کردن و آینه‌ها مکروه‌اند...» درحالی که در متن دایرةالمعارف آمده بود که «به نظر یکی از آن گنوسی‌ها، جهان مرئی، توهم یا به عبارت دقیق‌تر، سفسطه است. آینه‌ها و پدرشدن نفرت بارند، زیرا جهان را تکثیر و تأیید می‌کنند.» من با کمال صداقت به بیوی گفتم می‌خواهم آن مقاله را ببینم. چند روز بعد، مقاله را برایم آورد که باعث تعجب من شد، زیرا در نمایه‌های بسیار دقیق نقشه‌های /رکوند، اثرریتر [که اطلس بسیار معتبری است]، هیچ اثری از اوکبر نبود.

مجلدی که بیوی با خود آورد در واقع همان جلد چهارم و ششم دایرةالمعارف آنگلو امریکن بود. فهرست الفبایی مطالب (از Tor تا Ups) که روی جلد و عطف این کتاب چاپ شده بود، عین نسخه‌ما بود. اما نسخه بیوی به جای ۹۱۷ صفحه، ۹۲۱ صفحه داشت، و همین چهار صفحه اضافه، حاوی مقاله اوکبر بود که (همان طور که شاید خواننده متوجه شده باشد) در فهرست الفبایی کتاب دیده نمی‌شد. ما بعداً دو مجلد را باهم مقایسه کردیم و متوجه شدیم که هیچ اختلاف دیگری باهم ندارند. هر دو جلد (همان طور که به گمانم قبلاً اشاره کرده‌ام) از روی چاپ دهم دایرةالمعارف بریتانیکا تجدید چاپ شده بود. بیوی نسخه‌اش را در یکی از حراج‌های متعدد آن خریده بود.

ما با دقت مقاله را خواندیم. جمله‌هایی که بیوی به یاد آورده بود، شاید تنها جملاتی بود که خواننده را شگفت زده می‌کرد. بقیه مطالب کاملاً موجه به نظر می‌رسید و با حال و هوای کلی کتاب هماهنگی

داشت و حتی (طبیعتاً) تا حدی یکنواخت و کسل کننده هم بود. با این حال با دوباره خوانی آن دریافتیم که در پس پشت این نوشته قاطع، ابهامی اساسی به چشم می خورد. از چهارده اسمی که در بخش جغرافیایی دیده می شد، فقط سه تای شان را شناختیم (خراسان، ارمستان، ارزروم) که به طور مبهمی، بدون دلیل در لابلای مطالب آمده بود. از اسامی تاریخی فقط یکی را به جا آوردیم، جادوگر شید، سمردیس^۳، که در واقع از او هم به عنوان نماد و استعاره یاد شده بود. مقاله ظاهراً مرزهای اوکبر را شرح می داد، اما به طور نامشخصی به نقاطی چون رودخانه ها، دهانه های آتشفشان و رشته کوه های خود آن سرزمین ارجاع داده شده بود. برای مثال، نوشته بود که دلتای آکسا و جلگه های تسای خالدون، مرز جنوبی را مشخص می کنند و اسب های وحشی در جزایر این دلتا تربیت می شوند. این مطلب در بالای صفحه ۹۱۸ آمده بود. در بخش تاریخ اوکبر (صفحه ۹۲۰)، خواندیم که سرکوب مذهبی در قرن سیزدهم موجب شد تا پیروان آیین سنتی در همان جزیره ای پناه بگیرند که بقایای ستون های سنگی شان هنوز برپاست و گاه آینه های سنگی شان از زیر خاک به دست می آید. بخش «زبان و ادبیات» هم کوتاه و مختصر بود. یک نکته به یادماندنی: در مقاله آمده بود که ادبیات اوکبر، ادبیاتی تخیلی بود و حماسه ها و افسانه هایش هیچ ربطی به واقعیت نداشت، بلکه بیش تر به دو قلمرو خیالی «ملخناس» و «تلون» می پرداخت... در بخش کتاب شناسی و مراجع، نام چهار کتاب آمده بود که ما هنوز آن ها را نیافته ایم، هرچند سومین جلدشان به نام، تاریخ سرزمینی به نام اوکبر، اثر سیلاس هسلام